هو العلیم

ابعاد ملکی و ملکوتی ازدواج پیامبر اکرم با حضرت خدیجه

طرح مبانی اسلام - جلسه پنجم

استاد

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذُ باللَه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم‌

الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ و الصّلاةُ و السَّلامُ علیٰ سَیِّدِنا و نَبیِّنا

و حَبیبِ قُلوبِنا و طَبیبِ نفوسنا المصطفیٰ محمّدٍ

و عَلیٰ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ المَعصومینَ المُکرَّمین

و لَعنَةُ عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلیٰ قیامِ یَومِ الدِّین

قالَ اللَه تعالیٰ فی مُحکمِ کتابهِ:

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* وَٱلضُّحَىٰ \* وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ \* مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ \* وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ \* وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ \* أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَ‍َٔاوَىٰ \* وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ \* وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ \* فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ \* وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ \* وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ﴾.[[1]](#footnote-1)

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ \* وَوَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ \* ٱلَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ \* وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ \* فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا \* إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرٗا \* فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ \* وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب﴾.[[2]](#footnote-2)

# اهتمام و محبّت بی‌اندازۀ پیامبر اکرم نسبت به حضرت خدیجه

دیروز راجع به خصوصیّات و صفات بارز حضرت خدیجه سلام اللَه علیها مطالبی عرض شد. مطلب به اینجا رسید که آن حضرت با وجود جمیع امکانات مادّی و موقعیّت اجتماعی، حاضر به پذیرش وصلت با پیغمبر اکرم شدند درحالی‌که آن حضرت به نام «یتیم بنی‌هاشم» معروف بود،[[3]](#footnote-3) گرچه حضرت از نظر خصوصیّات معنوی و مشخّصات نفسانی و روحی در میان طوائف و قبائل مشارٌ بالبَنان بودند. مسئلۀ حضرت خدیجه در بسیاری از لحظات زندگانی پیغمبر اکرم مورد تذکّر قرار می‌گرفت. در روایتی از امام علی علیه السّلام وارد است که فرمودند:

روزی پیغمبر اکرم از حضرت خدیجه یاد می‌فرمودند. عایشه، یکی از زنان آن حضرت، ناراحت می‌شود و به آن حضرت پرخاش می‌کند که: «تا کی از این پیرزن یاد می‌کنی، درحالی‌که خدا بهتر از او را به تو داده است؟!»

پیغمبر ناراحت می‌شوند و می‌فرمایند: «در وقتی‌که شما به من کافر بودید، او به من ایمان آورد؛ و در وقتی‌که شما از من روی گردانده بودید، او من را تصدیق کرد.»[[4]](#footnote-4)

این مطلب را اهل‌تسنّن از قول عایشه نقل می‌کنند که:

عایشه می‌گفت: «من در تمام مدّت عمر خود هیچ‌گاه بر کسی غیرت نکردم غیر از آن هنگامی که پیغمبر از حضرت خدیجه یادآوری می‌کرد، فقط در آن زمان بود که نسبت به او احساس حسادت می‌کردم!»

پیغمبر دائماً روی مصالح و جهاتی که در نظر داشتند، از او یادآوری می‌کردند،

و جا هم داشت و حق هم داشت؛ مثلاً گوسفند ذبح می‌کردند و برای حضرت خدیجه قربانی می‌کردند و علناً به زبان می‌آوردند، و یا برای بستگان و بعضی از افرادی که با حضرت خدیجه در ارتباط بودند می‌فرستادند؛ و این موجب تحریک زنان نامناسبِ پیغمبر، مخصوصاً عایشه، می‌شد.[[5]](#footnote-5)

خلاصه اینکه پیغمبر اکرم در طول زندگانی خود یاد حضرت خدیجه را همیشه زنده نگه می‌داشتند.

# دلائل انس و الفت شدید پیامبر اکرم با حضرت خدیجه

مسئلۀ ارتباط حضرت خدیجه با پیغمبر و انس و الفتش به اندازه‌ای بود که شاید کمتر بتوان نظیر آن را پیدا کرد؛ اوّلاً: همان‌طوری‌که گفته شد، ایشان تمام اموال خود را به پیغمبر می‌بخشد و خطاب به پیغمبر می‌گوید: «أنا جاریَتُک؛[[6]](#footnote-6) من کنیز تو هستم!» ثانیاً: در تمام مشکلات با پیغمبر همراهی می‌کند؛ مشکلات پیغمبر، مشکلاتی عادّی نبوده است، مشکلاتی بوده که اگر یک‌صدم، بلکه یک‌هزارم آن برای ما اتّفاق می‌افتاد، زندگی ما از بین می‌رفت!

به این نکات کاملاً توجّه داشته باشید! حضرت خدیجه با آن موقعیّت خود، می‌خواهد ازدواجی انجام دهد که باعث سرشکستگی او در فامیل خواهد شد، و أعمام و عموهایش او را از این ازدواج برحذر می‌داشتند و بر او عیب می‌گرفتند! همان‌طوری‌که عرض شد، فقط یک پسر عمو به نام ورقة بن نوفل داشت که چون از علما و بزرگان نصاریٰ بود و اوصاف پیغمبر را در کتب مشاهده کرده بود، حضرت خدیجه را به این کار تحریک می‌کرد.[[7]](#footnote-7) سپس چنین زنی با این موقعیّت در میان قبیلۀ خود، که تمام بزرگان حاضر بودند ثروت خود را بهای مهریۀ او کنند، با جوانی ازدواج می‌کند که فقط یک لباس به تن دارد و بس! برای چه؟ فقط برای خدا! یعنی اگر ما بخواهیم در این زندگی نگاه کنیم، هیچ عاملی برای وصلت حضرت خدیجه

غیر از تقرّب به پروردگار وجود ندارد! تازه اکنون که چنین وصلتی را قبول می‌کند، تمام گرفتاری‌ها و مشقّات و ناراحتی‌ها را در نظر می‌آورد و بر تمام مشکلاتی که بر سر راه پیغمبر است واقف است؛ بارها قبل از زمان رسالت، به خود پیغمبر می‌گفت:

من می‌دانم چه مشکلاتی در پیش داری، و به من خبر داده‌اند که این کفّار تو را اذیّت می‌کنند و قریش به تو ایذاء می‌رسانند! بر تو باد استقامت و اینکه دست از مرام خودت برنداری![[8]](#footnote-8)

آیا هم‌چنین زنی پیدا می‌شود؟ مسائل و گرفتاری‌هایی که حضرت خدیجه در زمان رسالت و بعثت پیغمبر متحمّل شد، واقعاً طاقت‌فرسا بود!

تنها مسئله‌ای که باعث شد پیغمبر اکرم این‌مقدار روی این زوجۀ خود تکیه کنند و همیشه یاد او را زنده نگاه دارند و از او به خیر یاد کنند، همین مسئلۀ همراهی و همکاری با پیغمبر بود؛ و الاّ او هم می‌شد مانند بقیۀ زن‌ها که به‌دنبال کار خود می‌رفتند و به راه خود ادامه می‌دادند، که الآن ذکر خیرشان در تاریخ هست و مسائلشان مطرح است! چرا باید از آنها یاد نشود؟

# الگو بودن حضرت خدیجه برای جمیع انسان‌ها

اگر انسان احساس کند که در راه و مرام صحیحی حرکت می‌کند، دیگر مخالفت کردن با آن مرام معنا ندارد. مسئلۀ حضرت خدیجه اختصاص به آن حضرت ندارد و مشکلاتی که برای آن حضرت اتّفاق افتاد و صبر و تحمّل بر آن مسائل و در نتیجه، آن سعۀ صدر و مثوبه‌ای که پروردگار نصیب آن حضرت کرد، فقط مختص به او که نیست؛ هر کسی که در راه خیر و در راه خدا به قدر طاقت و تحمّل خود، بتواند مُمدّ و مؤیّد دیگری باشد، همین مسائل راجع به او هم خواهد بود.

حالا مطالبی که راجع به آن حضرت است به‌جای خود، ولی صحبت در این است که ما از یک‌طرف خود را مُنقاد و مطیع و متابع شریعت پیغمبر می‌دانیم، و از یک‌طرف هم هر اشتباهی که بگوییم، از ما سر می‌زند و هر کاری که بخواهیم، انجام

می‌دهیم؛ درحالتی‌که باید بدانیم اگر فردی قدمی برای رسیدن به مطلوب و رسیدن به هدف برمی‌دارد، باید تأیید بشود.

در خود ما و در میان همین جمع و در میان همین افرادی که در مجالس شرکت می‌کنند و همین‌هایی که خود را مطیع و منقاد به‌حساب می‌آورند و همین‌هایی که خود را متابعت‌کنندۀ از حق به‌حساب می‌آورند، شخصی را می‌شناسم که به من می‌گفت:

وقتی‌که من به زنم می‌گویم که پوشیه بزن و نقاب بینداز، مخالفت می‌کند و تمام اقوام او نیز مخالفت می‌کنند؛ درحالی‌که اگر من به این شخص بگویم که بدون چادر بیا بیرون، هیچ‌کس از این فامیل مخالفت نمی‌کند! اگر من به او بگویم که در آن صراطی که اولیای دین حرکت کردند، یک قدم هم حرکت نکن؛ کسی مخالفت نمی‌کند! اما در مسئله‌ای که شخص می‌خواهد یک قدم به‌سمت شریعت و واقعیّت بردارد، از همان‌جا مخالفت آنها شروع می‌شود!

اینها مسائل جزئی است؛ حضرت خدیجه خیلی خیلی بالاتر از اینها بود، و هیچ‌گاه عنقای فکر ما طاقت رسیدن به آن بارگاه و درگاه را ندارد! ولی صحبت در این است که همان ملاکی که برای حضرت خدیجه و آن وصلت وجود داشت، همان ملاک باید در زندگی ما هم پیاده شود.

روزی من به یکی از این دوستان گفتم: علّت اینکه ما قدری راجع به این امور از خود مطلبی بیان می‌کنیم و مسئله‌ای عنوان می‌کنیم و روی مکتبی پافشاری می‌کنیم، به این خاطر است که ما به این مکتب رسیده‌ایم! چه کنیم که ما غیر از اینها را در کتب و روایات نمی‌یابیم؟! بیایند برای ما بیان کنند که مسئله غیر از این است، ما نیز دست برمی‌داریم! مگر ما سرمان برای این حرف‌ها درد می‌کند؟! بیایند به ما بگویند: آقا، به این دلیل، این مرام غلط است و این طرز تربیت غلط است و این طرز زندگی غلط است، ما از این مرام دست برمی‌داریم و مانند بقیۀ مردم راحت می‌شویم، واللَه راحت می‌شویم! ولی چه کنیم که به این مطلب رسیده‌ایم!

وقتی پیغمبر اکرم می‌فرماید: «هیچ لباسی برای زن زیبنده‌تر از شلوار او نیست.»[[9]](#footnote-9) ما نمی‌توانیم این مطلب را ردّ کنیم، حتّی اگر مخالفت شود!

وقتی آن شخص نابینا کنار درب خانۀ حضرت زهرا آمد و آن حضرت از او رو گرفت، پیغمبر اکرم به حضرت زهرا سلام اللَه علیها می‌فرماید: «با اینکه نابینا بود چرا رو گرفتی؟» فرمود: «اگر مرا نمی‌بیند، آیا وجود من و حضور من را هم احساس نمی‌کند؟!» شاید اگر عطری هم استعمال کرده باشند، حضرت فرموده باشند: «آیا بوی عطر من را هم نمی‌فهمد؟!»[[10]](#footnote-10)

اینها مسائلی است که ما به آنها رسیده‌ایم و در کتب موجود است.

یا وقتی‌که امیرالمؤمنین علیه السّلام به امام حسن علیه السّلام می‌فرماید:

و إن استطعتَ أن لا یَعرِفنَ غَیرَکَ فَافعَل؛[[11]](#footnote-11) «اگر می‌توانی کاری کنی که غیر از تو را نشناسند، حتماً این کار را انجام بده.»

اگر این متن در دست ما نبود، ما تمام وسائل راحتی و آسایش خیالی و اوهامی را برای آنها فراهم می‌کردیم؛ ولی چاره‌ای نیست از اینکه با یک‌چنین متونی سر و کار داریم و اینها در پیش روی ما است!

حالا صحبت در این است اگر ما در اینجا بخواهیم کوتاه بیاییم، پس قضیّۀ ما نیز مثل بقیّه می‌شود! انسان یا باید خودش را با واقعیّت و با آنچه که در دست دارد وفق بدهد، و یا اینکه ادعائی نداشته باشد.

حضرت خدیجه سلام اللَه علیها یک‌چنین فردی بود که دست از تمام اوهام و اعتبارات برداشت، فقط برای رضای پروردگار؛ لذا جا دارد که پیغمبر اکرم در تمام ایّام عمر از او یاد کند! یاد پیغمبر اکرم از حضرت خدیجه باعث می‌شود که امروز من در

این مجلس از او یاد کنم، و نحوۀ کمالات و صفات ایشان را بیان کنم. آیا پیغمبر بی‌جهت از کسی یاد می‌کند؟! اینکه پیغمبر برای زن از دست دادۀ خود، در سنّ شصت و پنج سالگی تا آخر عمر گریه کند، روی حساب‌وکتاب است و بی‌جهت نبوده است!

# سلام خداوند بر حضرت خدیجه در شب معراج

جابر بن عبداللَه انصاری از پیغمبر اکرم روایت می‌کند که:

حضرت فرمودند: «وقتی مرا به معراج بردند، هنگامی که مراجعت می‌کردم به جبرئیل گفتم: حاجتی نداری و کاری با من نداری؟ جبرئیل گفت: از طرف پروردگار و از طرف من به عیالت خدیجه سلام برسان و بگو: ”إنّ اللَه یُقرِئُکِ السّلامَ!“»

وقتی پیغمبر اکرم این مطلب را به خدیجه فرمودند، حضرت خدیجه اظهار داشت: «إنّ اللَه هو السّلامُ و منهُ السّلامُ و إلیهِ السّلامُ، و عَلیٰ جَبرئیلَ الأمینِ السّلامُ!»[[12]](#footnote-12)

خدا در شب معراج به پیغمبر اکرم می‌گوید که به خدیجه سلام برسان! کار خدا، کار ارتباط و رابطه و این مسائل نیست! حضرت خدیجه هم زنی بود مثل بقیۀ زن‌ها، و فردی بود مثل بقیۀ افراد؛ امّا آمد و قدم صدق در این راه گذاشت، لذا همان‌طوری‌که خداوند در معراج راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام به پیغمبر توصیه می‌کند، همان‌طور به حضرت خدیجه هم توصیه می‌کند و سلام می‌رساند.

# مجاهدت‌های حضرت خدیجه هنگام حضور پیامبر در غار حرا

محمّدحسین هیکل، در کتاب حیات محمّد مطلبی را نقل می‌کند که تا حدودی این قضیّه را روشن می‌کند؛ او می‌نویسد:

پیغمبر در تمام ایّام سال مرتّب به غار حرا می‌رفتند، امّا در ماه مبارک رمضان هر سال، به‌مدّت یک ماه ممتد، به غار حرا می‌رفتند و تمام ماه را در غار حرا بودند، در وقتی‌که حضرت خدیجه در منزل خودش تنها بود! پیغمبر فقط توشۀ مختصری با خود برمی‌داشتند؛ آن‌وقت حضرت خدیجه هفته‌ای یک

بار با پای پیاده می‌آمد و برای پیامبر غذا می‌آورد.[[13]](#footnote-13)

غار حرا در دو فرسخی مکّه و در بالای کوه نور قرار دارد. خداوند قسمت کند به هر کسی که نرفته و آن کسانی هم که مشرّف شدند متوالیاً و متواتراً مشرّف بشوند و به غار حرا بروند و ببینند که پیغمبر اکرم به کجا و به چه محلّی رفته و تا کجا رسیده است! جایگاه پیغمبر اکرم و محل صعود آن حضرت را ببینید که واقعاً: «کار پاکان را قیاس از خود مگیر!»[[14]](#footnote-14) این غار در وسط کوه و در میان کوه‌هایی قرار دارد که سر به فلک کشیده است و اصلاً رفتن به آنجا مشکل است، چه به برسد به شناسایی آن غار؛ حالا پیامبر اکرم این محل را چگونه پیدا کرده است! بالأخره رفتن به آنجا روی یک حساب‌هایی بوده است! در روایتی دیدم که: «حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز به همین غار حرا می‌آمد.»

صحبت در اینجا است که حضرت خدیجه هفته‌ای یک بار با پای پیاده می‌آمد و برای پیامبر غذا می‌آورد! برای اینکه پیغمبر را به آن مقامات برساند، برای اینکه پیغمبر به‌خاطر همین غذا و به‌خاطر همین توشه، به مکّه نیاید. یعنی زحمتِ تنهایی و جداییِ خود از پیغمبر را ـ با آن علاقۀ عجیبی که به پیامبر داشت ـ تحمّل می‌کند و یک ماه در منزل می‌ماند، برای اینکه می‌دانست چه مراحلی را پیغمبر در پیش دارد و برای رسیدن به آن مراحل، پیغمبر باید به غار برود! متوجّه هستید که چه می‌خواهم عرض کنم!

# اهمیّت عزلت در زندگی معنوی انسان

انسان برای رسیدن به آن مراحل باید عزلت اختیار کند و باید در شبانه‌روز خود، فرصتی را برای عزلت در نظر داشته باشد؛ و این خیلی مسئلۀ مهمّی است. مطالب مفصّلی دربارۀ عزلت وجود دارد: وجود روایات عدیده‌ای دربارۀ عزلت و تعارضاتی که بین این روایات هست یا حدیثی که از امام صادق علیه السّلام روایت شده است

که: «وقتی را برای خود در نظر بگیر و در کار خودت و در أعمال خودت فکر بکن!»[[15]](#footnote-15) و اینکه این حالت باعث می‌شود که جنبۀ ملکه برای انسان پیدا شود و بقیۀ اوقات را هم در خودش حل کند؛ اگر انسان این حال را نداشته باشد، مسائلی که در زندگی اتّفاق می‌افتد ذهن انسان را به‌طور کامل از قضایا و مسائل حقیقی منحرف می‌کند و دیگر حضور و جمعیّتی برای انسان باقی نمی‌ماند. اینها مسائلی است که کم‌وبیش به گوش ما رسیده است.

پیغمبر اکرم برای رسیدن به آن مقام، باید به غار حرا برود، و این پیغمبر با این خصوصیّات باید از این زوجۀ خود جدا شود! توجّه می‌کنید؟ پیغمبر باید حتّی از حضرت خدیجۀ با این مقام و موقعیّت، جدا شود و در غار حرا بیاید! و اینها مسائلی بود که حضرت خدیجه می‌فهمید و ادراک می‌کرد و برای آنکه پیغمبر را به آن هدف برساند، این مسائل را تحمّل می‌کرد.

# معیار پیامبر اکرم برای برگزیدن حضرت خدیجه به همسری خود

این یک‌طرف قضیّه، و اما طرف دیگر قضیّه این است که پیغمبر اکرم در سنّ بیست و پنج سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کردند، در سنّی که کوران رشد غرائز انسان است. حضرت خدیجه گرچه صاحب مال، مکنت، مقام، موقعیّت، اعتبار، شهرت و شئونات عدیده بود، ولی در هنگام ازدواج با پیغمبر چهل سال از عمرشان می‌گذشت؛ قطعاً پانزده‌سال از پیغمبر اکرم مسن‌تر بودند، و قبلاً با دو شوهر ازدواج

کرده بودند که هر دو از دنیا رفته بودند.[[16]](#footnote-16) آن‌وقت پیغمبری که در سنّ بیست و پنج سالگی و در کوران غرائز می‌خواهد ازدواج کند، بالأخره پیغمبر هم مانند یکی از افراد و جوان‌ها است، آن‌هم در آن موقعیّت عربستان و گرما و مسائل و مقتضیاتی که مختصّ به آن امکنه و آن موقعیّات است، با یک زن چهل ساله ازدواج می‌کند! و پانزده سال هم تا بعثت آن حضرت طول می‌کشد، حضرت خدیجه پنجاه و پنج ساله می‌شود! حضرت خدیجه ده سال پس از بعثت از دنیا می‌رود؛ یعنی حضرت خدیجۀ شصت و پنج ساله بود! پیغمبر اکرم در بیست و پنج سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کرده بود، بنابراین سن آن حضرت هنگام وفات حضرت خدیجه پنجاه سال است. دوران شکوفایی و تمتّع یک انسان در زندگی زناشویی همین دوران بیست و پنج ساله است؛ آیا غیر از این است؟! از حدود بیست و چهار یا بیست و پنج سالگی شروع می‌شود تا چهل یا چهل و پنج، و نهایتاً تا پنجاه می‌رسد. انسان دیگر از پنجاه سالگی به سراشیبی می‌افتد؛ قاعدتاً این‌طوری است! آن‌وقت این ازدواج یک ازدواج عادی است؟!

و پیغمبر اکرم تا زمانی که حضرت خدیجه زنده بود عیالی اختیار نکرد؛ یعنی پیغمبر اکرم تا سن پنجاه سالگی که حضرت خدیجه شصت و پنج سال از عمرش می‌گذشت، پیغمبر اکرم به‌جهت بزرگواری و کرامت حضرت خدیجه، عیالی اختیار نمی‌کند.[[17]](#footnote-17)

# شبهۀ مستشرقین دربارۀ ازدواج‌های متعدّد پیامبر اکرم

آن‌وقت این مستشرقین و این معاندین می‌گویند:

پیغمبر یک آدم شهوت‌رانی بود که برای ملک و ریاست اقدام کرد، و به هرجا که رسید زنی گرفت، و به هر طائفه‌ای که رسید دختری گرفت![[18]](#footnote-18)

تعداد زن‌های پیغمبر نه یا یازده و بنا به قولی سیزده‌تا بوده است،[[19]](#footnote-19) غیر از آن کنیزهایی که داشتند! آیا پیغمبری که در سن پنجاه سالگی به بعد، ازدواج می‌کند، درحالتی‌که بهترین امکانات خود را در زمان حضرت خدیجه دارا بود، این پیغمبر این ازدواج را براساس همین مسائل عادّی انجام می‌دهد؟! این ازدواج براساس همین مسائل متعارف و متداول صورت می‌گیرد؟! این‌طور نبوده است؛ یک حساب خاص و مسائل دیگری در کار بوده است، پیغمبر اکرم در افق دیگری بودند و در جای دیگری پرواز می‌کردند، اصلاً ایشان در این عالم نبوده است!

# تأثیرات ملکوتی ازدواج پیغمبر اکرم با حضرت خدیجه

لذا جا دارد که در هم‌چنین وصلتی، در شب ازدواج پیغمبر اکرم با حضرت خدیجه، خداوند متعال به جبرئیل خطاب کند:

ای جبرئیل، به بهشت هبوط کن و یک قبضه از مشک و قبضه‌ای از عنبر و قبضه‌ای از کافور بگیر و بر کوه‌های مکّه بیفشان!

نقل می‌کنند: در آن شب تمام اهل مکّه می‌گفتند: این چه بوی عطری است که ما می‌فهمیم، این چه بویی است![[20]](#footnote-20)

اینها تأثیرات ملکوتی این ازدواج است! اینها تأثیرات عجیبی است، و در بعضی از اوقات برای انسان حالی پیدا می‌شود که به‌واسطۀ آن جنبۀ روحانی، عطری از انسان تراوش می‌کند و فضا را معطّر می‌کند؛ آن عطر، عطر بهشتی است که مانند آن در این دنیا وجود ندارد.

## نمونه‌ای از تأثیرات ملکوتی افراد در عالم وجود

آقا شیخ ابوالفضل اصفهانی نقل می‌کند که:

روزی مرحوم آقا سیّد جمال‌الدین گلپایگانی به وادی السّلام نجف رفته بودند، هنگامی که مراجعت می‌کنند، احساس کردم یک بوی عطر خیلی عجیبی از

ایشان تراوش می‌کند و متصاعد است! من به‌دنبال آن عطر حرکت کردم، وقتی‌که به بازار نجف رسیدند دیدم یک نفر از اعاظم نجف و از مراجع تقلید نجف با ایشان صحبت می‌کند و سلام‌وعلیک می‌کند و می‌گوید: «فلانی! دیگر سراغ ما نمی‌آیی!»

ناگهان دیدم آن بوی عطر از بین رفت! آقا سیّد جمال فوراً به پشت سرشان رو می‌کنند (خب می‌دانستند که این شخص پشت سرشان در حال حرکت است، منتها او خیال می‌کرد که ایشان نمی‌بینند) و می‌گویند: «دیدی چطور یک ملاقات و یک صحبت، آنچه را که خدا به انسان داده است، از انسان می‌گیرد!»[[21]](#footnote-21)

تنها یک سلام‌وعلیک مختصر، از انسان می‌گیرد! این عطری که نظیر ندارد، همان جنبۀ ملکوتی و روحانی ایشان است که به‌واسطۀ رفتن در قبرستان و زیارت اهل قبور برای ایشان پیدا شده بود.

# عزلت متفکّرین بت‌پرستِ عرب قبل از اسلام

به هر صورت، پیغمبر اکرم طبق روایات، مدّتی از عمر مبارک خود را در غار حرا می‌گذراندند و غیر از ماه مبارک رمضان، در ایّام دیگر سال نیز به غار حرا می‌رفتند تا اینکه در روز بیست و هفتم رجب به رسالت مبعوث شدند، که آن داستان مفصّلی دارد.

البتّه در آن زمان رسم بود که بسیاری از افراد عرب و از متفکّرینشان، برای نزدیکی به آلهه و تزکیۀ نفس، مدّتی از عمر خود را در تفکّر و در عزلت می‌گذراندند؛ نظیر همان اعتکافی که در میان مسلمین رایج است. آنها به این واسطه دارای یک روحانیت خاصّه و مخصوصی می‌شدند و تجرّد فی‌الجمله‌ای پیدا می‌کردند و کارها و أعمال آنها از بقیۀ افراد، ممتاز و جدا بود. البتّه آنها موحّد نبودند و بت‌پرست بودند، منتها بت را وسیله‌ای برای رسیدن و قرب به پروردگار تلقّی می‌کردند. به این عمل آنها «تحنّف» و «تحنّث» گفته می‌شد.[[22]](#footnote-22) تحنّف: یعنی مستقیم بودن و عبادت پروردگار

را مستقیم انجام دادن و صحیح انجام دادن؛ تحنّث نیز به معنای تعبّد است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ﴾؛[[23]](#footnote-23) «اینها امر نشدند مگر اینکه عبادت پروردگار را بکنند درحالی‌که حنیف هستند.»

﴿مَا كَانَ إِبۡرَٰهِيمُ يَهُودِيّٗا وَلَا نَصۡرَانِيّٗا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفٗا مُّسۡلِمٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾.[[24]](#footnote-24)

حنیف: یعنی کسی که بر صراط مستقیم است و راهش راه مستقیم است.

# حقیقت معنای اُمّی بودن پیامبر اکرم

یکی دیگر از خصوصیّات بارز پیغمبر اکرم این بود که در تمام ایّامِ قبل از رسالت، مطلبی نخوانده بودند و کتابتی انجام نداده بودند. در این زمینه روایات عدیده‌ای است:

در روایتی از امام صادق علیه السّلام است که وقتی از حضرت راجع به این آیه شریفه: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ﴾،[[25]](#footnote-25) سؤال می‌کنند که چرا پیغمبر را اُمّی می‌نامیدند؟ حضرت فرمودند: «چون از اُمّ‌القریٰ بود.»[[26]](#footnote-26)

اُمّ‌القُریٰ: یعنی مادر قریه‌ها؛ و آن بهترین مکان و بهترین جایی را که در امکنه وجود دارد، اُمّ‌القریٰ می‌گویند. چون پیغمبر اکرم از اُمّ‌القریٰ بود، لذا خدا پیغمبر را اُمّی خطاب می‌کند:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ﴾.[[27]](#footnote-27)

امام صادق علیه السّلام در روایت دیگری می‌فرمایند:

پیغمبر می‌خواندند، ولی نمی‌نوشتند.[[28]](#footnote-28)

مسئلۀ خواندن و نوشتن پیغمبر، برخلاف آن چیزی است که در میان عوام ما شایع است مبنی بر اینکه آن حضرت تا آخر عمر، نه چیزی نوشتند و نه چیزی خواندند. قول صحیح این است که پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم هم می‌نوشتند و هم می‌خواندند؛ منتها قبل از زمان بعثت، از پیغمبر کتابتی دیده نشد، و به همین دلیل آیۀ شریفه وارد است:

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ﴾؛[[29]](#footnote-29)

«ای پیغمبر، تو قبل از اینکه به رسالت برسی و ما به تو کتاب بدهیم، کتابی نخواندی و با دست خودت مطلبی ننوشتی؛ اگر این کار را انجام می‌دادی، آنها

می‌گفتند که این کتاب نوشتۀ خودت است و انشاء و انشاد خود توست.»

بزنطی نقل می‌کند:

وقتی از امام جواد علیه السّلام سؤال می‌شود که معنای اُمّی، که خداوند به پیغمبر اکرم خطاب می‌کند، چیست؟ امام جواد می‌فرمایند: «ما یقولُ النّاسُ؛ مردم در این زمینه چه می‌گویند؟ (یعنی اهل‌تسنّن و مردم راجع به اُمّی چه نظری دارند؟)»

راوی می‌گوید: خدمت حضرت عرض کردم که مردم می‌گویند: منظور از اُمّی این است که پیغمبر اکرم سوادی نداشت، نه کتابتی می‌کرد و نه نوشته‌ای می‌خواند!

حضرت فرمودند: «کَذَبوا، عَلَیهم لَعنةُ اللَه؛ ”آنها دروغ می‌گویند، خداوند آنها را لعنت کند!“ چطور پیغمبر نمی‌خواند و نمی‌نوشت؟! به خدا قسم، پیغمبر به هفتاد و دو زبان، یا هفتاد و سه زبان قرائت می‌کرد و می‌نوشت!»[[30]](#footnote-30)

منظور حضرت این است که پیغمبر به تمام زبان‌ها اطّلاع و آشنایی داشت. روایت دیگری از امام جواد علیه السّلام به‌همین مضمون با طریق دیگری روایت شده است.[[31]](#footnote-31) و نیز از امام صادق علیه السّلام روایت است که حضرت فرمودند:

پیغمبر اکرم قبل از بعثت نمی‌نوشت ولی می‌خواند و قرائت می‌کرد.[[32]](#footnote-32)

اینکه بعضی از مستشرقین می‌گویند:

پیغمبر اکرم در سفرهایی که به شام داشت و در مسیر تجارت با محامل خدیجه، به‌واسطۀ ملاقات و تردّد در دیر راهب، آن راهب نصرانی سواد را به پیامبر آموزش داد.[[33]](#footnote-33)

همۀ این مطالب خرافات و باطل است، و پیغمبر اکرم می‌خواند ولی قبل از زمان بعثت، کتابی نمی‌نوشت:

﴿إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ﴾؛[[34]](#footnote-34) «آنها شکّ می‌کردند.»

در همین‌جا سیّد مرتضی ـ که از بزرگ‌ترین علمای امامیه است ـ می‌فرماید:

جمع بین روایاتی که می‌گوید: «پیغمبر اکرم نمی‌خواند» و روایاتی که می‌گوید: «پیغمبر اکرم می‌نوشت و قرائت می‌کرد»، این است که: قبل از زمان بعثت، پیغمبر اکرم می‌خواند ولی کتابت نداشت؛ ولی پس از زمان بعثت، این اتّفاق می‌افتاد که پیغمبر اکرم کتابی را می‌نوشت.

و شاهد بر این مطلب، مسائلی ذکر می‌کند.[[35]](#footnote-35)

# عدم منافات علوم لدنّی انبیا و معصومین با هدایت خاصّۀ پروردگار

دیروز عرض شد که: مطالبی که راجع به پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله اتّفاق می‌افتد و آن هدایت‌های خاصّه‌ای که مختص به حضرت است، با آنچه که ما در دسترس داریم از اینکه علوم انبیا و علوم پیغمبر اکرم و ائمّۀ معصومین سلام اللَه علیهم اجمعین، علومی لدنّی است، و به‌واسطۀ آن علوم بر جمیع ما کانَ و ما یَکونُ اطّلاع و احاطه دارند؛[[36]](#footnote-36) جمع بین این دو مطلب چگونه است؟

به‌عبارت دیگر: سؤال این است که پیغمبر اکرم با وجود اینکه عالِم بر همۀ علوم بود، چگونه به مطلبی توجّه و میل پیدا می‌کردند، درحالتی‌که ظاهراً اطّلاعی و توجّهی به آن مسئله نداشتند؛ جمع این دو مسئله چگونه است؟

# کیفیّت علوم پیامبر اکرم و ائمّه علیهم السّلام

تمام علومی که خداوند متعال به‌واسطۀ افاضه و عنایت خود به معصومین علیهم السّلام عنایت می‌کند، علومی است که به‌واسطۀ نفس آن امام معصوم علیه السّلام برای آن معصوم تجلّی کرده و جلوه پیدا می‌کند.

تمام آنچه را که ما در اینجا فرامی‌گیریم و می‌آموزیم، علومی ذهنی و علومی اکتسابی است؛ یعنی مطلبی را که می‌شنویم یا در کتابی می‌خوانیم، آن را به ذهن می‌سپاریم و بعد از آن استفاده می‌کنیم. هنگامی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، به آن اندوختۀ ذهنی توجّه می‌کنیم؛ و هنگامی که مورد استفاده قرار نمی‌گیرد یا ذهن ما به مطلب دیگری اشتغال دارد، آن مطلب در همان ذخیرۀ ذهن ما مخفی و مختفی است و ما اطّلاعی بر او نداریم.

امّا علوم ائمّه این‌طور نیست. علومی که پروردگار متعال به ائمّه علیهم السّلام عنایت می‌کند، علوم إشرابی و إشراقی است؛ یعنی نفس امام به‌واسطۀ اتّصال به مبدأ، علم را از آن مبدأ فیض می‌گیرد و اخذ می‌کند. علوم امام علیه السّلام مانند علوم ما علوم اکتسابی نیست که در دریچۀ ذهن ما و در اندوختۀ ذهن ما متراکم شود، و وقتی‌که بخواهیم استفاده کنیم آن مطلب را به ذهن بیاوریم، و در وقتی‌که نخواهیم استفاده کنیم آن علم به‌طور مندمج و مجمل در ذهن ما باقی بماند. علم امام علیه السّلام این‌طور نیست که این علوم در ذهن او و در نفس او جمع شده باشند، که هر وقت بخواهد، از آن استفاده کند و هر وقت نخواهد، استفاده نکند؛ بلکه یک علم بیشتر نیست و آن، علم پروردگار است؛ یک اندوخته و یک ذخیره بیشتر نیست و آن، ذخیره و اندوختۀ پروردگار است؛ منتها به‌واسطۀ اتّصال عملی و به‌واسطۀ انجام دادن عملی و متّصل کردن نفس به آن مبدأ و معدن عظمت و علم پروردگار، آن علم در ذهن و در نفس مادّی و مُلکی امام علیه السّلام نزول پیدا می‌کند.

نفس مبارک امام از لحاظ ولایت و سیطره بر جمیع ما کان و ما یکون، در عالم ملکوت واجد آن علم است؛ ولی همین امام هنگامی که با ما صحبت می‌کند و هنگامی که به کاری مشغول است و هنگامی که نمی‌خواهد از آن علم استفاده کند و نمی‌خواهد در ذهن خود واجد آن علم باشد، چه‌بسا از آنچه در نفس او می‌گذرد غافل است!

# تفاوت مرتبۀ نزول نفس امام در عالم ملک با ولایت بر عالم ملکوت

مرتبۀ نفس امام و نزول نفس در عالم مُلک، با احاطه و سیطره و ولایت او بر ملکوت متفاوت است، اینها مراتبی به‌دنبال هم است. بنابراین ممکن است که پیغمبر

اکرم در همان حالِ قبل از بعثت، بر جمیع عوالم و بر تمام علوم، احاطه و اطّلاع داشته باشد؛ منتها هنوز نفس مبارک آن حضرت به‌واسطۀ نزول در عالم ملک، اتّصال به آن نفس قدسی ملکوتی پیدا نکرده باشد. البتّه در بعضی از لحظات به‌واسطۀ عنایت پروردگار، آن اتّصال با آن نفس ملکوتی ایجاد می‌شود و در بقیۀ اوقات آن اتّصال وجود ندارد؛ یعنی با مردم صحبت می‌کند و رفت‌وآمد می‌کند و تکلّم می‌کند، درحالتی‌که بر آن علوم و اسرار اطّلاعی ندارد. «اطّلاع ندارد» یعنی هنوز از آنجا نگرفته است و هنوز به آن مرتبۀ مافوق مُلکی و مرتبۀ ملکوتی نفس ایشان، دسترسی پیدا نکرده است. گاهی عنایت پروردگار موجب می‌شود تا دسترسی پیدا کند و مطالبی را بیان کند، اما در غیر از این‌موقع به‌واسطۀ مصالح و جهات عدیده‌ای، در مرتبۀ نفس مُلکی و تنزّل ملکی خودش وجود دارد و از آن مطالب اطّلاعی ندارد.

## احاطۀ علمی معصومین به‌واسطۀ اتّصال به مراتب اسماء و صفات

بنابراین به‌واسطۀ سلسله مراتب نفس و اینکه آن علوم، علوم اکتسابی نیست و تمام اینها علوم اشراقی است، احاطۀ پیغمبر اکرم و ائمّۀ معصومین علیهم السّلام و احاطۀ انبیائی که به مقام واجدیّت اسماء و صفات رسیده‌اند، به‌واسطۀ صعود خود به آن علم، بهره می‌گیرند و به‌واسطۀ عدم صعود خود به آن علم، اطّلاعی ندارند. ما برای یادآوری و به‌خاطر آوردن یک مسئله باید به نفس خود رجوع کنیم و فکر کنیم و باید إعمالِ رویّه‌ای به‌خرج دهیم و به‌خود فشار بیاوریم تا مطلبی را که سال‌ها از ذهن ما مختفی است، در ذهن خود حاضر کنیم؛ ولی ائمّه و انبیائی که واجد صفات کمالیۀ پروردگار هستند، این عمل ما را به‌واسطۀ اتّصال نفسانی خود به مرحلۀ مافوق انجام می‌دهند.

بنابراین در بسیاری از موارد که ما می‌بینیم امام علیه السّلام می‌فرماید که:

من بر جمیع علوم اطّلاع دارم.[[37]](#footnote-37)

و در بعضی از موارد امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

این مردم خیال می‌کنند که ما عالم به غیب هستیم، درحالی‌که من به‌دنبال کنیزم می‌گشتم و در خاطر نداشتم که در کجاست![[38]](#footnote-38)

جمع این مسئله به این نحو است که: در آن زمانی که امام معصوم علیه السّلام بخواهد از آن علم استفاده کند و اطّلاعی بر آن علم داشته باشد، نفس خود را از جنبۀ مُلکی بیرون می‌آورد و جنبۀ ملکوتی به آن می‌دهد و به‌واسطۀ اتّصال جنبۀ ملکی به جنبۀ ملکوتی، آن علم در نفس ملکی آن حضرت ظهور و بروز پیدا می‌کند؛ ولی در آن مواردی که امام علیه السّلام به‌واسطۀ خواست و مشیّت خود نمی‌خواهد که بر آن علم اطّلاع پیدا کند، حضرت آن جنبۀ ملکی نفس را که در مرحلۀ نازلی قرار دارد، به حال خود باقی می‌گذارد، درحالی‌که حضرت در همان حال، جامعیّتِ بین مُلک و ملکوت را دارد؛ و این از عجائب است!

# جامعیت مُلکی و مَلَکوتی نفس امام علیه السّلام

عجب در این است که امام علیه السّلام به‌واسطۀ ولایت و مقام جامعیّت، نه‌تنها از آن جنبۀ ملکوتی غفلت ندارد، بلکه به‌واسطۀ جامعیّت، در عین حال که جامع آن نفس ملکوتی است و آن نفس را در خودش می‌یابد، در همان حال، جنبۀ مُلکیِ مسئله در نفس امام مطرح است؛ لذا ما می‌بینیم که تمام خصوصیّات حسنۀ نفس ملکی در وجود امام علیه السّلام با حفظ جنبۀ ملکوتی وجود دارد، و این همان مسئلۀ «جامعیّت» است.

ممکن است انسان به‌واسطۀ ارتقاء به مرحلۀ ملکوتی، جنبۀ ملکی را از دست بدهد؛ و یا به‌واسطۀ هبوط و نزول در عالم دنیا و ملک، جنبۀ ملکوتی را از دست می‌دهد.

می‌فرماید: من در جنبۀ ملکوتی و در عالم عِلویٰ بودم، و به جنبۀ مُلکی نزول داده شدم؛ از آنجا دیگر خبر ندارم! تا وقتی‌که ما در این مسئله گرفتاریم، از ملکوت خبر نداریم؛

اگر انسان به‌واسطۀ عروج، به جنبۀ ملکوتی صرف برسد، از مُلک خبر ندارد.

نکتۀ مهم در مسئلۀ «جامعیّت در وحدت و کثرت» این است که نفس انسان به‌واسطۀ صعود و نزولِ پس از صعود و واجدیّت جمیع عوالم، واجد جمیع عوالم ملکوتیّه و مُلکیّه خواهد بود، به‌نحوی‌که در آنِ واحد هم جنبۀ ملکوتی در انسان وجود دارد و هم جنبۀ ملکی؛ منتها انسان با حفظ جنبۀ ملکوتی، از مقتضیات و از لوازم و تبعات و شرائط و حدود و قیود عالم ملک هم بهره‌مند می‌شود.

لذا می‌بینیم امام علیه السّلام یا اولیائی که به مقام جمعیّت رسیده‌اند، با مردم صحبت می‌کنند، رفت‌وآمد می‌کنند، کارهایی را که مربوط به عالم دنیاست انجام می‌دهند و در عین حال، آن جنبۀ ملکوتی را در خود حفظ می‌کنند. منتها اگر بخواهند به آنجا عروج کنند، می‌توانند؛ یعنی در عین حال که واجد آن جنبۀ ملکوتی هستند، ذهن خود و نفس مُلکی خود را که لازمۀ صحبت و تردّد و رفت‌وآمد و حشر و نشر با افراد این جامعه است، از این موقعیّت می‌گیرند و به آنجا متّصل می‌کنند؛ یعنی اتّصال نفس ملکی به ملکوتی، با حفظ جنبۀ ملکوتی خواهد بود.

لذا در عین حال می‌بینیم که پیغمبر اکرم و ائمّه علیهم السّلام واجد جمیع علوم اوّلین و آخرین هستند ـ بلکه مطلب بالاتر از اینها است ـ و در عین حال می‌بینیم که آن حضرات در سنّ طفولیّت و حتّی پس از بعثت و امامت، کارهایی انجام می‌دادند که اظهار بی‌اطّلاعی می‌کردند و چه‌بسا خبر می‌دادند که ما از این موضوع خبر نداریم و مطّلع نبودیم! همۀ اینها به‌خاطر جنبۀ نزولی آن نفس ملکی پیغمبر اکرم و ائمّه علیهم السّلام است.

# شواهدی بر کتابت حضرت پیغمبر

سیّد مرتضی در اینجا مطالبی را نقل می‌کند که حاکی از این است که: بلا تردید پیغمبر اکرم در زمان حیات خود، قطعاً قبل از بعثت قرائت می‌کرد، و همین‌طور پس از بعثت، پیغمبر اکرم می‌نوشت. یکی از شواهدی که ذکر می‌کند همین قضیّه است که می‌گویند:

هنگامی که پیغمبر اکرم در بستر وفات افتاده بود و اصحاب به دور آن

حضرت جمع شده بودند، حضرت فرمود:

«قلم و کاغذی بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی را که پس از من به‌واسطۀ آن هیچ‌گاه دچار جهل و مشقّت نشوید!»

(و این حکایت از این می‌کند که پیغمبر اکرم می‌نوشتند.)

عمر در اینجا مخالفت کرد و فهمید که پیغمبر اکرم منظورشان چیست و چه می‌خواهند بنویسند، گفت: «إنَّ الرجُلَ لَیَهجُرُ؛ این مرد هذیان می‌گوید!»[[39]](#footnote-39)و[[40]](#footnote-40)

پیغمبر اکرم تمام مطالب را می‌دیدند و متوجّه بودند که بر سر اهل‌بیت آن حضرت و بر سر فرزندان آن حضرت چه خواهد آمد، و این مردم و منافقین برای ایذاء اهل‌بیتشان چه خواب‌هایی دیده‌اند!

# پرهیز پیامبر اکرم از لهو و لعب در ایّام کودکی

امام صادق علیه السّلام در روایتی فرمودند:

پیغمبر در تمام مدّت عمر هیچ‌گاه به لهو و لعب نپرداخت، در تمام مدّت قبل از رسالت حتّی با اطفال هم به لهو و لعب نپرداخت! درحالتی‌که جوان‌های مکّه به بازی‌های لهو و لعب مشغول بودند، پیغمبر اکرم از آنها دوری می‌گزید؛ و هنگامی که پیغمبر طفل بود، بازی‌هایی با بچه‌ها انجام می‌داد که لهو و لعب نباشد.[[41]](#footnote-41)

[در تاریخ] داریم که:

جوان‌های مکّه قماربازی می‌کردند، ولی پیغمبر داخل در قمار آنها نمی‌شد، آن مَلک نهی می‌کرد و نمی‌گذاشت تا داخل شود؛ و اصلاً به سراغ لهو و

لعب نمی‌رفت.[[42]](#footnote-42)

جابر بن عبداللَه از پیغمبر اکرم نقل می‌کند که فرمودند:

هیچ‌گاه در ایّام طفولیّت و قبل از رسالت، لهو و لعبی را ندیدم الاّ اینکه آن لهو و لعب در نظر من زشت و ناپسند آمد.[[43]](#footnote-43)

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

پیغمبر با اطفال مکّه بازی می‌کرد، امّا بازی او بازیِ لهو و لعب نبود.

# ورود اسرای اهل‌بیت به مجلس یزید ملعون

از امام رضا علیه السّلام روایت است که فرمودند:

هنگامی که اسرا را به مجلس یزید آوردند، یزید دستور داد تا سر مبارک امام حسین علیه السّلام را آوردند و درون طشتی قرار دادند و در آن‌حال، مشغول خوردن شراب و بازی شطرنج بود؛ هنگامی که بر حریف خود غلبه می‌کرد سه پیاله شراب می‌خورد و بقیۀ آن را روی سر آن حضرت و در کنار همان طشت می‌ریخت.

سپس حضرت می‌فرمایند:

بر شیعیان ما باد که شراب نخورند و شطرنج بازی نکنند![[44]](#footnote-44)

## ملاقات جانسوز منهال بن عمرو با امام سجّاد در کوچه‌های شام

منهال بن عمرو در روایت مفصّلی می‌گوید:

در یکی از محلّه‌های شام عبور می‌کردم که دیدم صدای ضجّه و ناله از آن محل به گوش می‌رسد، حرکت کردم و آمدم، دیدم صدای گریه از زن‌ها بلند است! حضرت سجّاد را دیدم که به عصایی تکیه کرده‌اند و از دو پای آن حضرت خون جاری است، جلو رفتم و عرض کردم: یا ابن رسول‌اللَه، حال شما چگونه است؟

حضرت فرمودند: «چگونه باشد حال کسی که أقرباء او را به قتل رساندند

و زنان و فرزندانش را به اسیری به این‌طرف و آن‌طرف می‌برند؟!»

سپس فرمودند: «عرب بر عجم افتخار می‌کند که پیغمبر از ایشان است، قریش بر عرب افتخار می‌کند که پیغمبر از میان ما است، درحالتی‌که فرزندان او را به قتل می‌رسانند و مانند اسیران ترک و دیلم از این‌طرف به آن‌طرف با غل و زنجیر می‌برند!»[[45]](#footnote-45)

در این‌موقع صدای ناله و فریاد بلند شد، حضرت فرمودند: «آیا صدای ضجّۀ اهل‌بیت پیغمبر را نمی‌شنوی؟! ما را در مکانی جا داده‌اند که سقفی ندارد و شدّت آفتاب در روز، طاقت و توان ما را برده است!»

# ابیاتی در رثاء مصائب اهل‌بیت در شام

شد چو در شام اختران برج دین \*\*\* آسمان گفتی فرو شد بر زمین

بسته ره حزب شیاطین از هجوم \*\*\* بر سنان سرها درخشان چون رجوم

شامیان بر دست و پا رنگین‌خضاب \*\*\* چهره خون‌آلوده آلِ بوتراب

خواجۀ سجّاد و آن فخر کبار \*\*\* همچو مصحف در کف کفّارِ خوار

شهر شام و عترت پاک رسول \*\*\* در إسار زادۀ هند جهول

خواجۀ سجّاد و در ذُلِّ قُیود \*\*\* چون مسیحا در کلیسای یهود

خواجۀ سجّاد و سبط مستطاب \*\*\* کرد با آن دل‌سیه روی عتاب

گفت: ویحک، ای سیه‌بختِ جهول \*\*\* هین گمانت چیست در حقّ رسول

گر ببیند با چنین حال عجیب \*\*\* باللَه این مستورگان بی‌حجیب؟

وه چه گویم من زبانم بسته باد \*\*\* خامۀ خون‌بار من اِشکسته باد

که چه رفت از ضربتِ چوب جفا \*\*\* زان سپس بر بوسه‌گاه مصطفی[[46]](#footnote-46)

و سَیَعلَمُ الّذینَ ظَلَموا آلَ محمَّدٍ أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبونَ، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾.

بِسمِکَ اللَهمَّ و نَدعوکَ و نُقسِمُکَ و نَرجوک، بحقّ محمّد و أهلِ بَیتِه الأطهار، یا اللَه یا اللَه یا اللَه...

1. سوره ضحی (93). ترجمۀ سوره در ابتدای مجلس اوّل گذشت. (محقّق) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره انشراح (94). ترجمه:

   «به اسم الله که دارای صفات رحمانیّت و رحیمیّت است \* آیا ما سینه‌ات را فراخ (برای تحمّل بارِ وحی و رسالت عظیم) ننمودیم؟ \* و آیا وزر و بار سنگین (توجّه به کثرات) را از تو (به‌واسطۀ تابش نور توحید) برنگرفتیم؟ \* آن گران‌باری که پشت تو را می‌شکست! \* ما یاد و آوازۀ تو را بلند کردیم \* پس به‌درستی‌که همراه با عسر و سختی، یسر و آسانی است \* به‌درستی‌که همراه با سختی، آسانی است \* و چون فارغ شدی از عبادت به‌واسطۀ انجام عبادت‌های پی‌درپی، خود را به تعب و مشقّت أفکن \* و به‌سوی پروردگارت رغبت کن.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-2)
3. کمال الدین و تمام النّعمة، ج 1، ص 190؛ العدد القویّة، ص 145. [↑](#footnote-ref-3)
4. کشف الغُمّة، ج 1، ص 508. [↑](#footnote-ref-4)
5. صحیح البخاری، ج 4، ص 230 و 231؛ ج 7، ص 76؛ صحیح مسلم، ج 7، ص 133 و 134. [↑](#footnote-ref-5)
6. الإصابة، ج 8، ص 103. [↑](#footnote-ref-6)
7. شرح الأخبار فی فضائل الأئمّة الأطهار، ج 3، ص 16. [↑](#footnote-ref-7)
8. سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج 2، ص 114؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج 1، ص 118 و 236. [↑](#footnote-ref-8)
9. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورّام)، ج 2، ص 78. [↑](#footnote-ref-9)
10. النوادر، راوندی، ص 14. [↑](#footnote-ref-10)
11. نهج البلاغة (عبده)، ج 3، ص 56. [↑](#footnote-ref-11)
12. تفسیر العیّاشی، ج 2، ص 279. [↑](#footnote-ref-12)
13. حیات محمّد، ص 92. [↑](#footnote-ref-13)
14. مثنوی معنوی، میرخانی، جلد اوّل، ص 8. [↑](#footnote-ref-14)
15. الکافی، ج 1، ص 40:

    «عن أبی‌عبدِاللهِ علیه السّلامُ قالَ: قالَ رسولُ‌اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله: ”أُفٍّ لِرَجُلٍ لا یُفَرِّغُ نَفسَهُ فی کُلِّ جُمُعةٍ لِأمرِ دینهِ فَیتَعاهَدُهُ و یَسألُ عَن دینِهِ!“»

    ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمودند: رسول اکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند: ”اُفّ و دورباش از رحمت خدا بر آن کسى که خودش را در هر جمعه براى رسیدگى به امر دینش فارغ و آزاد نگذارد تا ساعتى با فراغت قلب بنشیند و دربارۀ نفس و احوال و وضعیّت خودش فکر کند که در چه مرتبه‏اى قرار دارد و از مسائل دینى خویش سؤال نماید!“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-15)
16. الإتحاف بحبّ الأشراف، ص 249؛ الإصابة، ج 8، ص 99. [↑](#footnote-ref-16)
17. إعلام الوری، ج 1، ص 275. [↑](#footnote-ref-17)
18. جهت اطّلاع بیشتر از گفتار مستشرقین، رجوع شود به امام شناسی، ج 5، ص 120. [↑](#footnote-ref-18)
19. الخصال، ج 2، ص 419:

    «عَن أبی‌عَبدِاللَهِ جَعفَرِ بنِ مُحَمّدٍ الصّادِقِ علیه السّلامُ قالَ: ”تَزَوّجَ رَسولُ‌اللَهِ صلّی الله علیه و آله بِخَمسَ عَشرةَ امرَأةً، و دَخَلَ بِثَلاثَ عَشرةَ مِنهُنّ، و قُبِضَ عَن تِسعٍ... .“» [↑](#footnote-ref-19)
20. بحار الأنوار، ج ‏16، ص 76. [↑](#footnote-ref-20)
21. مطلع انوار، ج 2، ص 412. [↑](#footnote-ref-21)
22. حیات محمّد، ص 92. جهت اطّلاع بیشتر از رسم تحنّث اعراب مکّه، رجوع شود به السیرة النبویّة، ابن‌هشام، ج 1، ص 251؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 206؛ السیرة النبویّة، ابن‌کثیر، ج 1، ص 390؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 105. [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره بیّنه (98) آیه 5. [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره آل‌عمران (3) آیه 67. ترجمه:

    «حضرت ابراهیم یهودی و نصرانی نبود، ولیکن بر دین حنیف بود (دینی که براساس حق، استوار و پا بر جا است) و مسلمان بود، و از مشرکین نبود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره جمعه (62) آیه 2. [↑](#footnote-ref-25)
26. تفسیر العیّاشی، ج 2، ص 31:

    «عن علیّ بن أسباط قالَ: قلتُ لأبی‌جعفرٍ علیه السّلامُ: لِمَ سُمّیَ النبیُّ الأمّیَّ؟ قال: ”نُسِبَ إلیٰ مکّةَ، و ذلکَ مِن قولِ اللهِ: ﴿لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَا﴾\* و أمُّ‌القُریٰ مکّةَ، فَقیلَ: «أمّیٌّ» لِذلکَ.“»

    \* سوره شوری (42) آیه 7. [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره جمعه (62) آیه 2. انوار الملکوت، ج 2، ص 36:

    «اوست آن خدایی که در میان مردمانِ درس‌نخوانده، برانگیخته است پیامبری را از خود آنها تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و آنها را نموّ و رشد بدهد و تعلیم کتاب و حکمت کند؛ و به‌تحقیق که قبل از آمدن این پیغمبر، آنها در گمراهی آشکاری فرو رفته بودند.» [↑](#footnote-ref-27)
28. علل الشرائع، ج 1 ص 125:

    «عن أبی‌عبدِاللهِ علیه السّلامُ قالَ: ”کانَ مِمّا مَنّ اللهُ عَزّ و جَلّ علیٰ رَسولِ‌اللهِ صلّی الله علیه و آله أنّهُ کانَ یَقرَءُ و لا یَکتُبُ؛ فَلَمّا تَوَجّهَ أبوسُفیانَ إلیٰ أُحُدٍ، کَتَبَ العَبّاسُ إلَی النّبیِّ فَجاءَهُ الکِتابُ و هو فی بعضِ حیطانِ المدینةِ، فَقَرأَهُ و لَم یُخبِر أصحابَهُ، و أمَرَهُم أن یَدخُلوا المَدینةَ، فَلَمّا دَخَلوا المدینةَ أخبَرَهُم.“»

    ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمودند: از جمله مسائلی که خداوند بر رسول خدا منّت گذارد و کرامت بخشید آن بود که حضرت می‌خواندند ولی نمی‌نوشتند. وقتی ابوسفیان قصد اُحُد نمود، عباس عموی پیغمبر، نامه‌ای به حضرت نوشت. چون نامه به حضرت رسید حضرت بیرون مدینه بودند، نامه را خواندند ولی چیزی به اصحاب نگفتند و آنان را امر نمودند که داخل مدینه شوند، وقتی وارد شدند آنها را از مضمون نامه با خبر نمودند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره عنکبوت (29) آیه 48. [↑](#footnote-ref-29)
30. بصائر الدرجات، ص 225. [↑](#footnote-ref-30)
31. همان، ص 226. [↑](#footnote-ref-31)
32. علل الشرائع، ج 1، ص 126. [↑](#footnote-ref-32)
33. پیامبر اُمّی، شهید مطهّری، ص 19 ـ 21؛ نبوة فی الفکر الاستشراقی، الخضر شایب، ص 27 و 28 و 39. [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره عنکبوت (29) آیه 48. [↑](#footnote-ref-34)
35. رسائل الشّریف المرتضی، ج 1، ص 104 ـ 108. [↑](#footnote-ref-35)
36. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به الکافی، ج 1، ص 260، بابُ أنّ الأئمّةَ علیهم السّلام یَعلَمونَ عِلمَ ما کانَ و ما یَکونُ و أنّهُ لا یَخفیٰ علیهمُ الشَّی‌ءُ، صلواتُ اللهِ علیهم. [↑](#footnote-ref-36)
37. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون احاطۀ اهل‌بیت علیهم السّلام بر جمیع علوم رجوع شود به امام شناسی، ج 16 ـ 17، ص 318، ذیل عنوان: «منصور از آن حضرت می‌خواهد که علومش را انکار کند». [↑](#footnote-ref-37)
38. الکافی، ج 1 ص 257. [↑](#footnote-ref-38)
39. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، سیّد ابن طاووس، ج 2، ص 4327؛ الرسالة السعدیّة، علاّمه حلّی، ص 79؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص 333؛ بحار الأنوار، ج 30، ص 535؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 76. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون روایت «قلم و قرطاس» رجوع شود به امام شناسی، ج 8، ص 144 ـ 149. [↑](#footnote-ref-39)
40. رسائل الشّریف المرتضی، ج 1، ص 104 ـ 108. هم‌چنین رجوع شود به أوائل المقالات، شیخ مفید، ص 405. [↑](#footnote-ref-40)
41. الکافی، ج 1، ص 272 و 285؛ بصائر الدرجات، ج 1، ص 447 و 454. [↑](#footnote-ref-41)
42. فروغ ابدیّت، ج 1، ص 200. [↑](#footnote-ref-42)
43. ینابیع المودّة، ج 1، ص 66؛ نهج الحق و کشف الصّدق، ص 151، تعلیقه؛ مستدرک الوسائل، ج ‌8، ص 414. [↑](#footnote-ref-43)
44. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 2، ص 22. [↑](#footnote-ref-44)
45. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 4، ص 169؛ تفسیر فرات الکوفی، ص 149. [↑](#footnote-ref-45)
46. آتشکدۀ نیّر، ص 93. [↑](#footnote-ref-46)